

رژیم پهلوی به زعم پافشاری آن بر نوسازی و متحول ساختن جامعه شهری، هیچکدام در نهادینه ساختن و تثبیت اصول و مبانی خود در درون فرهنگ سیاسی موفق نبودند. نویسنده همچنین در بخشهایی از کتاب پیرامون رشد فعالیت‌های سیاسی در دهه ۱۹۴۰، حضور «عنصر روشنفکری» در آثار ادبی، و دیدگاه‌های متفاوت راجع به بحران مدرنیسم در ایران، به بحث و بررسی پرداخته است.

علاوه بر این یکی از مضامین اصلی مناقشات روشنفکری به ویژه از بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از آن، یعنی راهکارها و بسترهای لازم برای تکوین و صورتبندی «خودآگاهی»، و چگونگی استفاده روشنفکران از این مضمون نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. زیرا بنا به تأکید نویسنده، در سالهای پس از کودتاست که به تدریج مشروعیت رژیم پهلوی در سطحی گسترده به زیر سوال رفته و موجب دور شدن نیروهای اپوزیسیون از تاکتیک‌های اصلاحی و مبارزات پارلمانتاریستی گشته و در نهایت زمینه‌های وقوع انقلاب ۱۹۷۹ فراهم میگردد. کتاب همچنین به برخی جریان‌های ایدئولوژیک پس از انقلاب نیز نگاهی می‌افکند.

## علماء، مشروطیت و نوگرایی

نگاهی به کتاب اسلام و مدرنیسم:

انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۰۶، نوشته ونسا ای. مارتین

حسینعلی نوذری

Vanessa Martin

*Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 19*

New York Syracuse University press, 1989. 245 pp.

اسلام و مدرنیسم: انقلاب مشروطیت ایران - ۱۹۰۶، اثر ونسا ای. مارتین که در سال ۱۹۸۹ از سوی انتشارات دانشگاه سیراکیوز چاپ و منتشر شد، به زعم نویسنده آن تحقیقی است در بررسی پاسخها و واکنشهای اسلام و علما در برابر ظهور پدیده جدید ایدئولوژی سیاسی غرب و تکوین نهادهای غربی در خلال انقلاب مشروطیت. ونسا مارتین محقق است که در زمینه تاریخ معاصر ایران تخصص دارد و فعالیت‌های تحقیقاتی و پژوهشی خود را در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن انجام

VANESSA MARTIN  
**ISLAM AND  
MODERNISM**  
THE IRANIAN REVOLUTION OF 1906



داده است. وی همچنین مدتی در ایران و مصر بسر برده و از نزدیک به پیگیری فعالیتهای تحقیقی خود پرداخت.

آنچه که در نگاه نخست با مشاهده عنوان کتاب به ذهن خواننده کنجگار متبادر می شود رابطه اسلام و مدرنیسم و تأثیر و تأثر این دو جریان برانقلاب مشروطیت است. خواننده به ویژه این انتظار را دارد که نویسنده در کتاب خود درباره مفاهیمی چون مدرن، مدرنیته و در نهایت جریان نهادینه شده مدرنیسم - به مثابه چارچوب یا بستری از چالشهای فکری و نظری که ظهور، تکوین و قوام و دوام آن بر مبنای دستاوردهای متعدد فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اروپای عصر مدرن بویژه از قرن هجدهم به بعد و در پیوند تنگاتنگ با پدیده‌های دوران سازی چون انقلاب صنعتی، رفورماسیون (اصلاح طلبی) رنسانس و روشنفکری، صورت گرفته است - تصویری ولو مختصر و اجمالی ارائه دهد. ولی این ضعف یا نقیصه کاملاً خود را بر کتاب تحمیل کرده، به طوری

که یکی از وجوه اساسی کتاب که فی الواقع می توان آن را یکی از فرضیه های نخستین این رساله تحقیقی انگاشت، کاملاً بلا تکلیف مانده است. همچنین است عدم طرح سوالات اساسی از سوی نویسنده در ضرورت پرداختن به این رساله تحقیقی.

وانگهی از آنجا که تلاش یا رسالت اصلی این اثر، به تصریح نویسنده، بررسی و مطالعه در خصوص پاسخ اسلام و علما به پدیده نوظهور نهادها و ایدئولوژیهای سیاسی مدرن غربی در ایران است، مناسب می بود تا حداقل تعریف یا تعاریفی از متغیرهای اصلی تحقیق خود، به ویژه پدیده «مدرنیسم» ارائه می کرد. زیرا فرض اصلی در کل پیکره رساله حاضر و همینطور در دیگر آثار تحقیقی از این دست، این است که نهادهای سیاسی مدرن غربی و مهم تر از آن ایدئولوژیهای سیاسی مدرن غربی جریاناتی هستند که میزان نقش و دامنه تأثیر آنها بر جوامع دیگر به ویژه در فرازهای بحرانی این جوامع، نظیر فراز انقلاب مشروطیت در ایران، ضرورتاً باید در چارچوبها و بسترهای مشخص مدرنیسم، به ویژه بسترها و پیش زمینه های اصلی آن یعنی انقلاب صنعتی، رفورماسیون، رنسانس و روشنگری مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار بگیرند. مگر آنکه مفروضات ما خارج از چارچوبها و بسترهای مذکور باشد و ربطی به مدرنیسم و نهادهای متأثر یا برخاسته از آن نداشته باشند؛ که در آن صورت طرح این انتقاد نیز موردی نخواهد داشت. ولی در اثری با عنوان اسلام و مدرنیسم حداقل انتظار خواننده، آشنا شدن با زاویه دید و نگرش نویسنده در خصوص مفروضات کلیدی مورد نظر وی و نحوه یا نوع تعریف، برداشت و تلقی وی از آن مفروضات و مفاهیم وابسته به آن است. و اینکه در نهایت تحلیلهای نویسنده بر اساس کدام بستر نظری یا پارادایم تحلیلی تدوین شده اند.

البته شاید با نوعی تسامح بتوان معضل را به گونه ای رفع و رجوع کرد، و آن اینکه نویسنده بدون ورود مستقیم به مشخص ساختن مفروضات خود بویژه مدرنیسم یا ارائه تعریف از آن، با مطمح نظر قرار دادن موضوعات، عناوین و نهادهایی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم در پیوند با مدرنیسم و مدرنیته قرار دارند، و ضمن بررسی کارکردها و راهکارهای آنها در جریان انقلاب مشروطیت و نیز نحوه و چگونگی تقابل آنها با نهادها و جریانات سستی، به طور ضمنی خواننده را با آنها آشنا ساخته و به این ترتیب قضیه را مرتفع ساخت. در این راستا می توان به توجه و پرداختن نویسنده به رابطه بین علما و دولت، مبارزه برای اصلاحات و تأسیس مجلس شورای ملی و... اشاره نمود. در همین رابطه بحثی کوتاه در مقدمه کتاب درباره آغاز یکسری تغییر و تحولات در ایران قرن نوزدهم صورت داده است؛ تغییر و تحولاتی که می رفت تا ایران را از صورت یک جامعه فئودالی سستی و بسته به صورت یک «دولت» مدرنیزه و متمرکز درآورد. وی این حرکت

را ناشی از تأثیرات غرب می‌داند که در اوایل قرن بیستم شدت و شتاب بیشتری به خود گرفت و اوج این فرایند تغییر و تحول را در جریان انقلاب مشروطه طی سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ می‌داند. نویسنده معتقد است که انقلاب مشروطیت نقطه چرخشی بود که در پی آن سرانجام «نظم کهن» فروریخت و مقدمات نظامی جدید فراهم گردید.

نکته دیگری که در این رهگذر نویسنده به طرح آن می‌پردازد مسئله ایدئولوژیهای حامی این دو نظم کهن و جدید است به زعم مؤلف در نظم کهن، اسلام شیعی (تشیع) به عنوان ایدئولوژی دولت و به مثابه پیکره اصلی نظام حقوقی و قانونی به شمار می‌رفت که شاه بر اساس آن حکومت می‌کرد، و در کنار آن علما (که در مقام مفسران و شارحان این ایدئولوژی به شمار می‌رفتند) از جایگاه و موقعیت ممتاز و محترمی برخوردار بودند. لیکن در خصوص ایدئولوژی حامی نظم جدید سخنی نمی‌گوید و تنها به این کلی‌گویی اکتفا می‌کند که نظم جدید تردیدها و تزلزلهایی را در خصوص جایگاه و موقع اسلام و علما در «دولت مدرن» با خود در پی داشت، به ویژه با تأسیس و تصویب قوانین مجلس (پارلمان) در کنار قوانین اسلام یعنی شریعت. بدین ترتیب برای نخستین بار در جریان انقلاب مشروطه معضلات مربوط به جایگاه و نقش اسلام در تضاد بین نظم کهن و نظم جدید سر بر آورد.

وانگهی از وجه دیگر نیز می‌توان به طرح این نکته پرداخت که نویسنده بطور ضمنی به بسترهای مورد نظر ما اشاره کرده و غیرمستقیم در آن بسترها به بررسی تحولات رخ داده در ایران پرداخته است. شاهد این مدعا اینکه، نویسنده انقلاب مشروطه را به عنوان بخشی از فرایند تحولاتی می‌داند که از اوایل قرن نوزدهم در ایران آغاز گردید. تحولاتی که فی‌الواقع در پاسخ به ضرورتها، مقتضیات و شرایط اجتماعی و جبر زمان صورت گرفتند. بدین معنا که در پی گسترش روابط سیاسی و تماسهای دیپلماتیک ایران با کشورهای اروپایی در سطحی گسترده و به دنبال آن تأثیرپذیری از نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اروپا جریانات نهادین و عقیدتی تازه‌ای در ایران شکل گرفتند.

در دوران قاجار، شاه و حکومت از ضعف ایران در مقایسه با اروپا کاملاً آگاه بودند، و در صدد اعمال اصلاحاتی در نظام مالی، سیستم پولی، اداری و ارتش برآمدند، که البته با پیشرفت و موفقیت چندانی قرین نبود. حرکت به سمت اصلاحات به طور آزمایشی و در سطحی آرام و کند در دوران حاکمیت فتحعلیشاه قاجار شروع شد، یعنی در دورانی که ولیعهد عباس میرزا در بجنوبه جنگهای ایران و روس به فکر اصلاحاتی در پیکره قشون افتاد. لیکن اقدامات وی در قیاس با مشکلات، موانع و فساد عظیم در پیکره حاکمیت ره به جایی نبرد و اقدامات آیندگان از جمله برنامه‌های اصلاحی میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز ناکام ماند. وی سعی نمود تا اصلاحات در قوانین قضایی و حقوقی ایران اعمال نماید

از جمله نظارتی نه چندان فراگیر بر محاکم شرع، که البته این امر مخالفت علما را در پی داشت. پس از وی در دهه ۱۸۷۰ میرزا حسین خان سپهسالار\* نیز دست به اقدامات مشابهی زد که او نیز موفقیت چندان چشمگیری نداشت. البته ناکامی برنامه‌های سپهسالار بیشتر به خاطر تلاشهای وی در جهت دادن یکسری امتیازات به بیگانگان بود که هم از جانب مخالفان و دشمنان وی و هم از جانب علما که مخالف نفوذ و ورود بیگانگان بودند، اعتراضهایی را برانگیخت. برای مثال توصیه وی به ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۲ به منظور اعطاء امتیاز احداث و بهره‌برداری از راه‌آهن به بارون ژولیوس دورویر از اتباع انگلیس. چند سال بعد ناصرالدین شاه با الهام از برنامه تنظیمات در امپراتوری عثمانی سعی نمود یکسری اصلاحات اداری اعمال نماید، لیکن این برنامه نیز به واسطه مخالفت مقامات و سردمداران ولایات با شکست مواجه شد.

در سالهای آخر دهه ۱۸۸۰ شاه، به زعم خانم مارتین، تا حدودی برای تأمین موجودی خزانه و تا حدودی به منظور کمک به روند توسعه کشور سیاست فروش امتیاز به بیگانگان را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده لیکن همانطور که آن لمبتون اشاره میکند علما این سیاست را تشویق و ترغیب مداخله بیگانگان و تهدیدی برای مبانی اسلامی دولت و جامعه تلقی می‌کردند. بدین ترتیب سیاست تمرکزگرایی که از سوی حکومت در پاسخ به فشارهای خارجی اتخاذ شده بود موجب تیرگی روابط میان علما و دولت گردید، ضمن اینکه حضور فزاینده بیگانگان بویژه از سالهای دهه ۱۸۸۰ به بعد، سبب شد تا علما به این باور برسند که شاه در ابغای رسالت خطیر خود مبنی بر حفظ ایران، به عنوان مهد تشیع، ناتوان است.

نویسنده در راستای اشارات غیرمستقیم خود به بسترهای مدرنیته و مدرنیسم (گو اینکه در کل کتاب از این اصطلاحات و تعبیر استفاده نکرده است!) به آراء و افکار روشنفکران ایران دوره قاجار اشاره می‌کند، افرادی نظیر فتحعلی آخوندزاده، محمدخان مجدالملک، یوسف خان مستشارالدوله، عبدالرحیم طالبوف و میرزا ملکم‌خان که بر ضرورت وجود قوانین مدون و ضرورت مسئولیت و پاسخگویی زمامداران در قبال قانون تأکید داشتند. این گروه در مقایسه با اروپا ایران را کشوری فقیر، عقب‌مانده و ضعیف می‌دانستند و ضمن انتقاد از سوء مدیریت نظام اجرایی و اداری موجود به فکر ایجاد سیستمی بودند که از کارایی و قابلیت بیشتری برخوردار بوده تا بتواند رونق، سعادت و امنیت را برای خلائق به ارمغان آورد.

\* لازم به یادآوری است که در متن اصلی کتاب (ص ۴) از میرزا محسن‌خان سپهسالار یاد شده است. که به نظر می‌رسد غلط مطبعی باشد.

نویسنده در ادامه تحلیل خود به برخی از رسایل و کتابهای این دوران اشاره کرده و در تأیید مدعای خود مواردی را از آنها استخراج می‌کند. از جمله دیدگاههای آخوندزاده مبنی بر عدم امکان تطبیق یا مصالحه اسلام با دولت مدرن؛ رساله مجدیه اثر مجدالملک، از قدیمی‌ترین آثاری که به انتقاد علیه حکومت ایران به دلیل نبود قوانین مناسب، انتقاد از علما به خاطر شکست آنان در مقابله با ظلم و ستم، انتقاد از مقامات حکومتی به دلیل سوءاستفاده از قدرت و ابزارهای حکومتی و... پرداخته است. یک کلمه اثر یوسف‌خان مستشارالدوله نیز بر اهمیت قانون تأکید داشت؛ به عقیده وی رمز پیشرفت اروپائیان تنها و تنها یک کلمه بود: قانون. کتاب احمد اثر عبدالرحیم طالبوف نیز به شرح پیشرفت اروپائیان و تبیین علل آن و تأکید بر دستاوردهای اروپائیان در عرصه‌های علم، تاریخ و جغرافیا، قواعد سلوک و رفتار و مقایسه این موارد با ضعف و عقب‌ماندگی ایرانیان می‌پردازد. از دیگر افرادی که نویسنده در راستای نشان دادن روند شکل‌گیری و ظهور بسترها و زمینه‌های فکری و نظری مدرنیسم و تقابل آن با اندیشه‌های دینی در ایران دوره قاجار، به او اشاره می‌کند میرزا ملکم‌خان است. وی که از ارامنه ایرانی تحصیلکرده پاریس است. رسالات متعددی به رشته تحریر درآورد. وی چند سالی به طور نامتناوب در دهه ۱۸۵۰، دهه ۱۸۶۰ و همینطور اوایل دهه ۱۸۷۰ در ایران به سر می‌برد و سعی داشت تا شاه و مقامات برجسته مملکتی را ترغیب نماید تا اصلاحات اروپائیان را سرمشق برنامه‌های خود قرار دهند. در آثار اولیه خود ضمن تمجید از نظام مشروطه و نهادهای سیاسی اروپا، آنها را با توجه به شرایط خاص، مناسب ایران می‌دانست و در عوض بر ضرورت انجام اصلاحات اداری در ایران تأکید داشت. به اعتقاد وی دلیل قدرتمند بودن دولتهای اروپایی وجود نظامهای کارآ و مؤثر اداری و اجرایی بود که موجب برقراری نظم و آرامش و در سایه آن گسترش تجارت و رونق مملکت می‌شد. لذا برای تحقق این مهم وی خواستار اعمال قواعد، قوانین و رویه‌های مناسب در نظام اداری ایران بود. در این راستا بر ضرورت تدوین قانون تأکید داشت. البته در اواخر عمر در ایام تبعید رویه تندتری در پیش گرفت و به حمایت از اقدامات بنیادین و رادیکال پرداخت. در روزنامه خود یعنی قانون که در لندن چاپ و منتشر می‌شد، بر محدودیت قدرت شاه از طریق «مجلس شورای کبیر ملی» تأکید و پافشاری داشت. وی قانون را به عنوان مهم‌ترین ابزار برای مهار و جلوگیری از ستم و استبداد شاه تلقی می‌کرد. در همین حال با هدف استفاده از قدرت و نفوذ علما در جهت اهداف اصلاحی خود و علیه شرایط موجود، دین و اصلاح را مکمل هم دانسته و برخلاف دیگر روشنفکران افراطی به کنار گذاشتن درستی دین اعتقاد نداشت، شاید از این طریق سعی داشت با جلب همراهی و همدلی علما با طرحها و برنامه‌های خود، زمینه‌های قبول و

پذیرش عامه را برای برنامه‌های خود فراهم سازد. لذا در این راستا از علما به عنوان رهبران و پرچمداران جنبش اصلاحی آینده در برپایی مجلس ملی یاد می‌کند.

حال پس از این بررسی درخصوص تحلیلهای نویسنده راجع به زمینه‌ها و بسترهای مدرنیسم و تعیین جایگاه و ارزیابی از میزان تأثیر و تطبیق آن در ارتباط با شرایط اجتماعی - سیاسی - اقتصادی ایران در دوره قاجار، به بررسی دیگر فرضیه اصلی نویسنده باز می‌گردیم، یعنی موضوع و مقام روحانیت در قبال مشروطیت. از این زاویه کتاب در واقع به بررسی پاسخ روحانیت ایران در قبال افکار، اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی غرب و همینطور بررسی مشروح و دقیق نقش آنان در انقلاب مشروطه پرداخته است. بررسی رابطه بین رهبران مذهبی و دولت در ایران در سالهای آغازین قرن حاضر، و ارزیابی و تحلیل گستره تلاش روحانیون برای کنترل روند نوسازی (مدرنیزاسیون) در برابر بستر تحولات اجتماعی و اقتصادی دو مضمون اصلی و محوری تحقیق حاضر است. در پیوند با این دو مضمون، وی این فرضیه را که «علمای ایران در قرن نوزدهم شاه را غاصب حکومت و بنابراین غیر مشروع می‌دانستند»<sup>۲</sup> به زیر سوال برده و مورد تردید قرار می‌دهد، لیکن دلایل متقنی در رد این فرضیه یا در اثبات فرضیه نقیض مورد نظر خود ارائه نمی‌دهد. ولی در کنار آن با تأکید بر نقش روحانیت به عنوان نخبگان [lite] در جامعه سنتی ایران به تأمل در چالشهای فکری و نظری و کاربردهای عملی روحانیت در جریان انقلاب مشروطه می‌پردازد.

نویسنده در بررسی نحوه و نوع پاسخ علما در قبال پدیده‌های نوظهوری که پیشتر شرح آن گذشت، علما را به طور انتزاعی و مجرد در نظر ندارد، بلکه هم به عنوان بخش مهمی از جامعه ایران و هم در مقام گروههای منفرد به آنان می‌نگرد. در بررسی واکنش به علما به عنوان بخشی از جامعه بصورت یک کل، روابط، مناسبات و مراودات آنان با سایر گروههای اجتماعی را بطور مشروح مدنظر قرار داده است، البته به منظور درک و دریافت میزان و نوع تأثیرگذاری گروهها و طبقات اجتماعی مذکور بر سیاستهای علما در خلال انقلاب مشروطه، علما را به صورت گروهی مستقل، خودانگیخته، کاملاً خود پایا و خودکفا، و همین‌طور نخستین پیشگامان نهضت‌های مختلف اپوزیسیون معرفی می‌کند. نقش آنان در کمک به سازماندهی و راه‌انداختن اعتصابات و تظاهرات در مراحل آغازین جنبش مخالفت (اپوزیسیون) در ۶-۱۹۰۵ و همچنین در تأسیس مجلس و نقش آنان در تکوین جناحهای سیاسی در مجلس اول را مؤید این نکته می‌داند. لیکن این کل قضیه نیست، بلکه در سمت دیگر قضیه بخشهایی از روحانیون نیز به مخالفت با

۲. حامد الگار، دین و دولت در ایران ۱۷۸۵-۱۹۰۶، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۹، صص ۴۷-۵۰.

جنبش و مبارزه علیه مجلس بپا خاستند.

نویسنده در فصلی مستقل در نگاه به علما در مقام گروه‌های منفرد به بررسی زمینه‌های فکری و نظری رابطه میان علما و دولت می‌پردازد. در اینجا وی با اشاره به نظر حامد الگار در کتاب دین و دولت در ایران ۱۷۸۵-۱۹۰۶ مبنی بر اینکه «علما دولت را اساساً حریانی نامشروع و فاقد حقانیت فقهی و شرعی لازم دانسته، و در عوض خود را به عنوان تنها اقتدار مشروع در مملکت می‌دانستند»، اظهار می‌دارد که با اینحال در جریان انقلاب مشروطه آنان (علما) چنین نظری نداشتند و این دکترین را بکار بستند. در حوزه کاریست سیاسی و عملی نیز نویسنده به بحث درخصوص میزان توجه و دغدغه علما به امر اصلاحات و نحوه نگرش یا طرز تلقی آنان از این مقوله می‌پردازد. در این رابطه طرز تلقی علما از اصلاحات مجلس شورا را با عنایت به منافع و علایق آنان به عنوان گروهی نخبه در نظام سنتی، واکنش یا موضع‌گیری آنان در قبال مرکزیت‌گرایی حکومت یا تمرکز مراجع و مصادر قدرت در بد دولت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگو بودن دولت، تحولات رخ داده در نهادهای اجرایی، قضایی و تقنینی، و در نهایت تأثیرپذیری علما از این جریانات مورد توجه قرار می‌دهد.

البته همانطور که قبلاً اشاره شد نویسنده بر آن است که موضع‌گیری علما در قبال روند غربی شدن و مشروطه‌گرایی موضع‌گیری واحد، یکپارچه و متفقی نبود. آنان به رغم اشتراکات و وحدت نظر اساسی در بسیاری از موارد، متأسفانه در جریان انقلاب مشروطه دچار شقاق و نفاق دردناکی شدند، که در نگاهی کلی می‌توان ریشه آنها را در مسایل و علل عدیده‌ای چون مواضع و خاستگاههای متفاوت، منابع درآمدی مختلف، مناسبات و روابط خانوادگی، قومی، بیوندها و مناسباتشان با سایر گروهها و مهتم‌تر از همه اختلافات عمیق عقیدتی و دریافتهای متفاوت و بعضاً متضاد آنان از مبانی نظری و فقهی اسلام جستجو کرد.

در این راستا وی علما را به دو گروه عمده تقسیم‌بندی می‌کند: طرفداران مشروطه و مخالفان مشروطه، سپس به بررسی علل اتخاذ این مواضع دوگانه از سوی آنان، و درک مواضع خود پرداخته و تأکید می‌کند که در ارتباط با قضیه ایدئولوژی دو مرکز حائز اهمیت به شمار می‌روند: نجف و تهران. و معتقد است چون بحثها و استدلالهای مشروحی توسط حائری درخصوص مواضع علمای نجف در کتاب وی راجع به علماء مشروطه خواه (تشیع و مشروطیت در ایران، لیدن ۱۹۷۷) صورت گرفته است،<sup>۳</sup> لذا وی

۳. نیز نک ترجمه فارسی این کتاب توسط نویسنده آن: عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴.



تلاش خود را در کتاب حاضر به بررسی مواضع و دیدگاه‌های ایدئولوژیک علمای تهران منحصر ساخته و طی آن دیدگاه‌های مذکور را به دو دسته تقسیم‌بندی می‌کند: سیاستها و برنامه‌های اصلاح‌طلبانه روحانیونی نظیر سیدمحمد طباطبائی؛ و نظریه‌های ضدمشروطه شیخ فضل‌الله نوری. درخصوص دیدگاهها و نقطه‌نظرات طباطبائی نویسنده تلاش نمود تا ضمن دستیابی به خاستگاهها و منابع آراء و افکار وی، و پی‌بردن به درک وی از اصطلاحات و تعبیر مأخوذ از اندیشه غرب، به تشریح اهداف دقیق وی بویژه در سالهای آغازین جنبش یعنی ۱۹۰۵-۶ پردازد.

در ارتباط با تشریح و تبیین دیدگاهها و مواضع اعتقادی شیخ فضل‌الله نیز نویسنده معتقد است که دیدگاه‌های نظری و مبانی اعتقادی شیخ، که رهبری جناح ضد مشروطه را عهده‌دار بود، اساساً به اصول و مبانی حقوقی و فقهی اسلام باز می‌گردد. موضوع کتاب، اساساً موضوعی بسیار موسع و گسترده است. نویسنده در چارچوب موارد برشمرده در سطور پیشین تا حدود زیادی در ارائه بحث‌های خود به گونه‌ای مستدل و مستند موفق بوده است.

نقد و تقریظ‌های متعددی درباره این کتاب نوشته شده است، از جمله یان ریشار در نشریه سوربن [he Sorbonne] | راجع به آن می‌نویسد «این کتاب به یک اثر معیاری در زمینه انقلاب مشروطیت ایران تبدیل خواهد شد». مارتین با مراجعه به حجم عظیمی از منابع و مآخذ نظیر اسناد، نشریات، روزنامه‌ها، کتب و مقالات به زبان فارسی، انگلیسی و فرانسه به تحریر کتاب حاضر، به ویژه بررسی و تحلیل آراء و افکار روحانیون مخالف و موافق اصلاحات سیاسی، و تحولات رخ داده در روابط میان دو نهاد عمده دین و دولت در ایران از ۱۹۰۹ تا ۱۹۷۹ می‌پردازد. از این منظر کتاب اسلام و مدرنیسم اطلاعات، یافته‌ها و داده‌های مفید و معتبری برای درک بهتر زمینه‌های پیدایش انقلاب اسلامی (۱۹۷۹) و تجربیات موجود در ارتباط با حکومت دینی پس از انقلاب (۱۹۷۹) به دست می‌دهد.